

«المُعْجَم»

۳	الاحتراز : دوری کردن		
۱۰	الاحتلال : اشغال		«الف»
۴	الأحياء : جمع حَيّ : زندگان	۱۲	أَدُّ (أَوْدًا) : دشوار شد
۱۱	إِختار : برگزید		لَا يُؤَدُّهُ حَفْظُهُمَا : نگاهداشت آنها بر او
۷	الأخيار : جمع خَيْر : نیکو مرمان		دشوار نیست
۸	الإِدْرَاك : دست یابی، رسیدن	۱۴	الآفاق : جمع أُفُق : جاهای دور دست
۱۵	الأذهان : جمع ذَهْن : اندیشه ها	۹	الآلات : جمع آلَة : ابزارها
۴	الأرزاء : جمع رُزء : مصیبت ها	۶	الآلام : جمع أَلَم : دردها
	أَرَى : نشان داد	۱۶	أَن — (أَيْنًا) : [زمانی] ... فرارسید
۱۴	سُرِّيهِم : به آن ها نشان خواهیم داد	۱	أَبْت : (أَبِي) پدرم
۱۲	أَزَالَ : برطرف ساخت	۱۵	أَبْتَنَى : بنا کرد
۱۰	الازدهار : شکوفایی	۸	الایتر : جمع إِيْتَرَة : سوزن ها
۱۶	أَزَلَّ : لغزاند	۱۰	الأبرياء : جمع بَرِيء : بی گناهان
۷	الإساءة : بدی کردن	۲	الأبطال : جمع بَطَل : قهرمانان
۱۴	الاستبْزَق : نوعی لباس حریر	۷	أَبْطَل : باطل کرد
۹	إِسْتَحْيَا : شرم کرد	۱۴	الاتباع : پیروی کردن
۴	إِسْتَخَارَ : طلب خیر کرد	۱	إِسْتَبَعَ : پیروی کرد
۴	إِسْتَشَارَ : مشورت کرد	۹	الإِتْجَاه : سمت، جهت
۴	إِسْتَعَاذَ : پناه برد	۱	أَتَى — (إِثْنَانًا) : آمد، رسید
۱	إِسْتَعْبَدَ : به بندگی گرفت		مَالَم يَأْتِكَ : آنچه برای تو نیامده است
۴	إِسْتَقْبَلَ : دریافت کرد	۱۴	أَثَارَ : برانگیخت
۸	إِسْتَقَلَّ : اندک شمرد	۶	أَثَبَتْ : ثابت کرد
۱۲	إِسْتَمْسَكَ : چنگ درزد، محکم گرفت	۱۰	الأثرية : باستانی
۵	الأُسْعَد : سعادتمندتر	۱۵	الإِثْم : گناه
۴	الأسَى : اندوه	۲	الأثْمَن : گران بهاتر، با ارزش تر
۸	أَسْلَمَ : اسلام آورد	۵	الأَجْدَر : شایسته تر
۵	أَشْبَع : سیر کرد	۸	الأَجَلَة : جمع جلیل : بزرگواران
۸	أَشْبَهَ : شبیه است	۸	الأجْنَبِيّ : بیگانه، خارجی
۷	أَشْفَقَ : دلسوزی کرد	۱۲	أَحَاطَ : فراگرفت
۱۴	الإِصْبَع : انگشت	۱۰	أَحَالَ : واگذار کرد، ارجاع داد

۱۰	الإنذار : هشدار	۲	أضاع : از دست داد، تباه کرد
۸	أُنذَرَ : هشدار داد	۱۴	الأضعاف : چند برابر
۱۵	أُشْطَطَ : فعال کرد	۱۳	أُضِلَّ : گمراه کرد
۵	إِنْشَقَّ : شکافته شد	۴	أُطْرِقَ : چشم به زمین دوخت
۲	الإنصاف : عدل	۴	أُطْفَأَ : خاموش کرد
	أُكْتُبُوا بِالْحَقِّ وَ الْإِنْصَافِ لَهَا :	۱۵	أُطْلِقَ : رها ساخت
	بنویسید که با او به حق و انصاف رفتار کنند.	۱۵	الأطناب : جمع طُنب : ريسمان های خیمه
۹	إِنْصَرَفَ : روانه شد	۱۶	أُظْلِمَ : تاریک شد
۴	الأنعام : جمع نَعَم : نغمه ها، آوازا	۹	أَعَادَ : تکرار کرد
۱۲	الانفصام : گسستن		أَعِدَّ عَلَيَّ : برایم تکرار کن
۱۴	أَنْقَضَ : ختم کرد	۱۳	إِعْتَرَضَ لَهُ : معترض شد
۱۳	إِنْقَضَ عَلَيَّ... به... حمله کرد	۱۱	الأعجوبة : شگفت انگیز
	الأنواء : جمع نَوء : طوفان ها، دگرگونی های	۱	أَغْنَى : بی نیاز کرد
۴	آب و هوا	۱۱	أَفَاقَ : بیدار شد
۱۲	الأهلون : جمع اهل : خویشاوندان، خانواده	۱۱	الأكفان : جمع كَفَن
۳	أَوْرَثَ : به ارث گذاشت	۳	أَلْقَى : انداخت
۸	الایلام : به درد آوردن		لا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ :
	«ب»		بادست خویش، خود را به مهلکه نیندازید
	البائس : بی نوا	۸	أَلَفَ : تألیف کرد، نوشت
۱۱	بَاتَ — (بَيْتًا) : بیتونه کرد، شب را	۱۳	أَمَسَتْ : گرفت، به دست گرفت
	به صبح رساند	۳	الأمل : امید
۱۱	بِتَنَا غُرَاءَ : برهنه مانديم	۱۰	الإِنَاءَ : ظرف
۵	الباسم : لبخندزنده	۸	إِنتَمَى : وابسته شد، منسوب شد
۱۳	بَسَسَ : بد است	۱	إِنتَهَى : پایان یافت
۹	بَجَلٌ : بزرگ و گرامی داشت		لَإِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ :
۲	بَخَسَ — (بَخْسًا) : کم فروشی کرد		اگر به آن (سخنان) پایان ندهی تو را
۶	البدیع : نو، تازه	۱	بی شک سنگسار می کنم
۱۳	بَرَدٌ — (برودة) : سرد شد	۴	إِنتَهَزَ : غنیمت شمرد
۶	البروتین : پروتئین	۶	إِنتَنَى : دست کشید، خودداری کرد، خم شد
			أنجى : نجات داد

۱۳	تَصَارَعَ : کشتی گرفت	۵	البَسْمَة : لبخند
۵	تَضَجَّرَ : دلنگ شد	۱۳	البَشاشَة : خوشرویی
۲	تَضَمَّنَ : دربرگرفت، شامل شد	۱۵	البصائر : جمع بصيرة : دیده‌ها، بینش‌ها
۳	التعريض : متعرض شدن	۱۴	البصمة : اثر انگشت
۱۳	على سبيل التعريض : به صورت اشاره و گذرا	۳	البغضاء : بغض و کینه
۲	التعطف : مهربانی	۲	بَغَى — (بُغْيَةً) : خواست
۱۳	تَقَاتَلَ : جنگید	۲	بَكَى — (بُكَاءً) : گریست
۲	تَكُونُ : به وجود آمد	۹	بَلَّ : بلکه، ولی
۱۳	تَلَطَّفَ : مهربانی کرد		بَلَّ حُرٌّ : البته آزاده است
	تَلَطَّفَ فِي كَلَامِهِ : به نرمی سخن گفت	۳	البلاغ : ابلاغ کردن، رساندن
۳	تَلَاؤُ (تِلَاوَةٌ) : تلاوت کرد	۸	البَلَلُ : تر شدن
	تَلَيَّ : تلاوت شد	۱۴	البتان : سرانگشتان، واحد آن «بتانة»
۱۶	التنزيل : قرآن کریم	۶	البنون : جمع ابن : فرزندان پسر
۳	التَهْلُكَة : مهلکه، آنچه عاقبتش هلاک باشد	۱۴	البنهجة : شادمانی
۳	التُّهْم : جمع تُهْمَة : تهمت‌ها		«ت»
	إِتَّقُوا مَوَاضِعَ التُّهْم : از جایگاه‌های		تَأَلَّمَ : ناراحت شد
	تهمت بپرهیزید.	۲	تَاة — (تَيْهًا) : گم شد، همراه شد
۱۱	التواييت : جمع تابوت	۱۱	تَابَ — (تَوْبَةً) : توبه کرد
۱۶	تَوَطَّنَ : اقامت گزید	۴	تُبَّ عَلَيَّ : توبه مرا بپذیر
۶	تَوَلَّى : دوستی کرد		التبويب : باب بندی
	«ث»	۸	التَّحَالِيل : جمع تحلیل : آزمایش‌ها
۱۱	ثَارَ — (ثَوْرًا) : قیام کرد، شورید	۱۲	التَّحَرُّر : آزادی
	ثُرْنَا عَلَيَّ أَنْفُسُنَا : علیه خود شوریدیم	۹	تَحَلَّى : آراسته شد
۱۱	الثَّرَى : خاک، زمین	۱۶	التخليص : رها ساختن
۸	الثَّرَوَات : منابع	۱۶	التخليط : آمیخته شدن به گناه
۲	الثَّمينة : گران بها، با ارزش	۵	تَدَنَّسَ : آلوده شد، ناپاک شد
	«ج»	۶	تَزَكَّى : تزکیه شد، پاکی ورزید
۹	جَالٌ — (جَوْلَانًا) : جولان داد	۵	التشاؤم : بدبینی
		۱۶	تَشَبَّثَ : چنگ درزد، درآویخت

	جَبَّار : قدرتمند، نام صورت فلکی «جَوَزاء»	۴	«خ»
۳	الجُّحر : سوراخ، روزنه	۳	خاب — (خَبِيبَةً) : ناامید شد
۲	الجِرَاب : پوست، چرم	۲	حَتَمَ — (حَتَمًا) : به پایان برد
۶	الغرام : گرم	۶	الْحَدَّ : گونه
	الجزية : جزیه، مالی که اهل کتاب هر سال به دولت اسلامی پرداختند	۱۰	الخُسران : زیان
۱۱	الجدران : جمع جدار : دیوارها	۱۱	الخُضر : جمع أَخْضَر : سبزه‌ها
۱۳	الجلیس : هم نشین	۱۳	الخطایا : جمع خَطِيبَة : گناهان
۵	جَنَى — (جَنَیًا) : چید	۵	الخطوة : گام
۱۶	الجَوَاد : اسب راهوار و اصیل	۵	حَلَا — (حُلُوءًا) : خالی شد
		۱۴	الخلايا : جمع خَلِیَة : سلول‌ها
	«ح»	۱۴	الخلق : آفرینش
	الحاسِر : سر برهنه		الخلقُ الجدیدُ : آفرینش مجدد
۹	الحافی : پا برهنه	۱۳	الخنایق : یقه
۲	حالَفَ : هم پیمان شد	۴	حَيَّرَ : اختیار داد
۳	الحَسَب : کفایت		حُيِّرَ : اختیار داده شد
	فهو حَسْبُهُ : او برایش کفایت می‌کند		«د»
	حَسْبُنَا اللَّهُ : خدا برای ما کافی است		الدُّجَى : تاریکی شب
۱۶	الحِصَاد : درو	۱۱	دَعَا — (دُعَاءً) : دعا کرد، فراخواند
۱۵	الْحُصُون : جمع حِصْن : دژها	۷	ندعو الله : از خدا می‌خواهیم
۱۱	الخُفَاة : جمع حافی، پا برهنگان	۱۰	الدَّعْوَى : دعوی، شکایت
۱	الْحَفَی : مهربان	۱۳	دَعَّ : — وَدَعَّ
۳	حَقَّقَ : محقق کرد	۹	دَقَّ — (دَقًّا) : کوبید
۶	الْحَلِيب : شیر	۱۵	دَكَّ — (دَكًّا) : کوبید، نابود کرد
۲	حَمَلَ — (حَمَلًا) : وادار کرد	۱۰	الدمار : نابودی، ویرانی
۱۲	حَمَلَ : به عهده او گذاشت	۹	دَهَشَ — (دَهْشَةً) : حیرت زده شد
	الحُوم : جمع حائم : تشنگان، چرخ‌زنندگان، پروازکنندگان	۱۴	الدَّهْشَة : حیرت، شگفتی
۱۵			«ذ»
۶	حَوَى — (حَوَايَةً) : در برداشت، شامل شد		ذَاكَ : آن

۱۶	الذَّبَاب : جمع ذُبَابَة : مگس‌ها	«ز»
۲	ذَوَّاق : چشاند	الزَّائِر : پر، لبریز
۱۵	ذَوِي : جمع ذو : صاحبان	زَال : زایل شد
	يَصُدُّ ذَوِيهِ : هوادارانش را باز می‌دارد.	زَنَگِي : تزکیه کرد، پاک کرد

	«ر»	«س»
۱۶	الرَّاحِلَة : شترقوی و راهوار	السَّاحِر : مسخره کننده
۱	الرَّاعِب : متمایل، خواهان	سَادَّ (سَيَادَة) : سروری یافت
	أَرَاغِبُ أَنْتَ عَنْ إِلَهَتِي :	سَارَ — سِيرًا : به راه افتاد، رفت
	آیا تو از خدایان من روی گردانی؟	السَّانِح : میسر، ممکن
۱۰	الرَّايَة : پرچم	الْفَرْصَةُ سَانِحَةٌ لَكَ : فرصت مناسب به تو
۷	الرَّثَاء : ریا کاری	دست می‌دهد
۱۱	الرَّيْح : سود	سَبَّ (سَبًّا) : دشنام داد
۱	رَجَمَ (رَجْمًا) : او را سنگ زد	السُّبْحَة : تسبیح
	لَأَرْجُمَنَّكَ : تو را سنگسار خواهم کرد	السَّجِيَّة : مَش، خوی
۱۶	الرَّحِيل : کوچ، سفر	سَحَبَ (سَحَابًا) : (روی زمین) کشید
۱۲	رَخِصَّ (رُخْصًا) : ارزان شد	سَحَبُوهُ عَنِ الْمَسْنَدِ :
۱۲	رَدَّ (رَدًّا) : باز گرداند	او را از تخت پایین کشیدند
	ثُرَّةُ الْوَدَائِعِ : امانت بازگردانده شود	السُّحْب : جمع سَحَابَة : ابرها
۱۱	الرَّذَى : مرگ	سَرَّ (سُرُورًا) : خوشحال کرد
۸	الرَّغَام : خاک، ریگ آمیخته به خاک	السُّعَال : سرفه
۲	رَغِبَ عَنْ : روی گرداند	السُّعْرَةُ الْخَرَارِيَّةُ : کالری
۴	رَغَمَ : علی رغم، باوجود	السَّكَن : خانه، سرزمین
۱۴	الرَّفُوف : بالش	السُّكَّرِيَّات : مواد قندی، گلوکزها
۱۰	الرَّفْض : ترک کردن، نپذیرفتن	السُّكَّرِيَّة : قندی
	رَقَّ (رِقَّةً) : دل سوزاند	السَّلْب : غارت
۴	رَنَّا (رَنًا) : توجّه کرد، خیره شد	السَّنَّة : جُرّت، خواب گرفتگی
۲	الرَّهْط : گروه	السُّنْدُس : نوعی پارچه ابریشمی
۱۰	الرَّوْعَة : شکوه و زیبایی	السَّنِين : جمع سَنَة : سال‌ها
		السَّهْرَة : شب زنده داری

سَوَاء : برابر، یکسان ۲

السَّوَاقِي : جمع الساقية : رودهای کوچک ۸

سَوَّى : بازسازی کرد، درست کرد ۱۴

السَّوْيَ : راست ۱

السِّيَاحِيَّة : سیاحتی ۱۰

السَّيِّدَةُ : سرور ۱۲

«ش»

شَكَأَ (شِكَايَةً) : شکایت کرد ۲

الشَّكْوَى : شکایت ۱۰

الشَّمَاء : بلند ۴

الشَّهْد : عسل ۸

الشُّوْن : جمع شَأْن : امرها ۳

الشُّوك : خار، تیغ ۵

«ص»

صَاحَ — (صَيْحَةً) : فریاد زد ۹

صَاحَ بِهَا : او را صدا زد

صَاعَ — (صِياغَةً) : ساخت ۳

صُغَ : بساز

صَالَ — (صَوْلَةً) : حمله کرد ۹

صَالَحَ : آشتی کرد ۹

الصُّحُف : جمع صحيفة : نوشته‌ها، روزنامه‌ها ۸

الصحف الأولى : کتاب‌های پیشین

صَدَّ — (صَدًّا) : منع کرد، مانع شد ۱۵

الصَّدَى : انعکاس صوت، پژواک ۱۱

صَرَعَ — (صَرَعًا) : بر زمین زد ۱۳

الصَّفْوَةُ : برگزیده، برگزیدگان ۳

الصَّمَاء : سخت ۴

الصَّخْرَةُ الصَّمَاء : سنگ سخت

«ض»

ضَاعَ — (ضَيَاعًا) : تباہ شد ۱۶

الضَّبَاب : مه ۲

ضَجَّ — (ضَجًّا) : فریاد زد (در این جا : پُر بود) ۹

الضَّلَالَةُ : گمراهی ۶

ضَمِنَ — (ضَمَانًا) : تضمین کرد ۱۳

«ط»

الطَّاقَةُ : انرژی ۲

الطَّاقَةُ الحَرَارِيَّة : انرژی حرارتی، انرژی گرمایی ۲

طَرِيف : جمع طريفة : برگزیده شده‌ها، تازه‌ها

طَرِبَ — (طَرِبًا) : به طرب و وجد آمد ۹

طَرَّقَ — (طَرَقًا) : (در را) کوبید ۱۴

طَوْبَى : خوشا ۸

طَيَّبَ : خوشبو کرد ۹

«ظ»

ظَلَّ — (ظَلًّا) : باقی ماند، ماندگار شد ۹

سَاطَلُ حَافِيَاً : پیوسته پا برهنه خواهم ماند

الظُّلَمَاء : تاریکی ۴

«ع»

العائليَّة : خانوادگی ۱۰

عَاذَ — (مَعَاذًا) : پناه برد ۳

عَارَضَ : مخالفت کرد ۱۳

العَوَاصِف : جمع عاصِفة : طوفان‌ها ۴

عَاقَبَ : عقوبت کرد ۷

العالِي : بالا ۶

عَدَّ — (عَدًّا) : برشمرد ۱۶

۸	شکافتیم	۸	العَدِيد : متعدد، بی شمار
۸	فُحُول : جمع فُحْل : بزرگان، برجستگان	۱۱	العُرَاة : جمع عُرْيان : برهنگان
	فُحُولُ الْأَدَب : بزرگان ادبیات	۱۲	العُزْوَةُ : دستگیره، دست آویز
۱۶	الْفُضِيحَة : افتضاح، رسوایی		العُرْوَةُ الْوُثْقَى : دست آویز محکم تر
۱۶	الْفِطَام : از شیر گرفتن (کودک را)	۱۵	العَزَائِم : جمع عَزِيمة : قصد‌ها، تصمیم‌های جدی
۴	الْفُؤَاد : دل	۲	عَزَلَ — (عَزَلًا) : بر کنار کرد
۵	الفُوز : موفقیت و پیروزی	۱	عَزَمَ — (عَزَمًا) : تصمیم گرفت
	«ق»	۲	العزِيمة : عزم و اراده قوی
۱۴	الْقَبَسَات : جمع قَبْسة : نمونه‌ها، پرتوها	۱۳	العَسِير : دشوار
۲	قَبِضَ — (قَبْضًا) : گرفت		عَصَى — (عَصِيًّا) : عصیان کرد،
۴	الْقَدَر : تقدیر	۶	نافرمانی کرد، گناه کرد
۲	قَدِمَ — (قُدُومًا) : روی آورد	۱	العَصِي : عصیان‌گر، سرکش، نافرمان
۱۱	القُضْبَان : جمع قضیب : شاخه‌ها، میله‌ها	۱۴	العِظَام : جمع عَظْم : استخوان‌ها
	قُضْبَانُ الزَّمَن : میله‌های زندانِ زمانه	۵	عَفَا — (عَفْوًا) : بخشید، عفو کرد
۱۱	قَضَى — (قَضَاءً) : سبری کرد، درگذشت	۴	غَلَام ؟ : (علی + ما) بر چه چیز؟
۵	قَضَى — (قَضَاءً) : ادا کرد	۱۶	عَلَقَ — (عَلَقًا) : چسبید
۲	الْقُطَيْرَة : قطره کوچک	۱۲	العَلِي : بلند مرتبه
۴	الْقِيَمَة : قُلّه، قُلّه کوه		«غ»
۱۶	قَهَرَ — (قَهْرًا) : خوار کرد، راند	۱۰	عَزَا — (عَزَوًا) : هجوم برد
۱۳	قَهَقَهُ : قهقهه زد	۱۰	الْعَزْو : تهاجم، حمله
۶	قَوَّضَ : کُند، درآورد	۱۶	الْعَض : فرو بستن چشم
۶	الْقِيَمَةُ الْغِذَائِيَّةُ : ارزش غذایی	۱۲	الغَيّ : گمراهی
۱۲	الْقَيُوم : پاینده	۲	غیر : جز، دیگری
	«ک»		ما أَنْتَ وَغَيْرُكَ ؟ : تو را با دیگران چه کار؟
۱۰	الْكَأْس : کاسه، جام		«ف»
۳	الْكَاطِم : فرو برنده	۷	الفَارِغ : خالی
	الْكَاطِمِينَ الْغَيْظ : فروبرندگان خشم	۶	فَجَّرَ : شکافت، منفجر کرد
			فَجَّرْنَا الْأَرْضَ غَيُونًا : چشمه‌های زمین را

الکتاب : منظور قرآن است	۱	علی مدی التاریخ : در طول تاریخ	
الکتاب : نامه	۲	المرارة : تلخی	۱۶
کَدِرَ ـــ (کَدْرًا) : کدر و تیره شد	۵	مَرَّ ـــ (مُرُوراً) : گذر کرد	۹
الکَرَى : خواب	۱۱	مَرَّعَ : مالید، به خاک مالید	۹
الکُوب : فنجان	۱۰	المُرْعِج : آزار دهنده	۶
کَوَّرَ : تاریک کرد، در هم پیچید	۱۰	مَرَّقَ : باره کرد	۱۱
الکِیل : پیمانه	۲	المُسِیق : قبلی	۱۰
		المُسْتَقِیل : دریافت کننده، گیرنده	۱۴
«ل»		مَسَّ ـــ (مَسًّا) : دست مالید	۱
لَبَّ ـــ (لَبَنًا) : درنگ کرد	۱۶	أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ : این که عذابی به تو برسد	
اللَّحْد : گور، قبر	۳	المِسْك : مُسْك	
لَحِقَ ـــ (لَحَاقًا) : رسید، پیوست	۹	المِسمار : میخ	
لَذَعَ ـــ (لَذْعًا) : نیش زد، گزید	۳	المَسْنَد : تخت، جایگاه	
لَدُن : نزد	۳	المَشَاعِر : جمع مَشَعَر : احساسات	۱۴
اللقاء : دیدار، ملاقات		المُضَاد : ضد، مخالف	
لِمَ : (لِ + ما) برای چه	۱	المُضَادُّ لِلْعُفُوتَةِ : ضد عفوئی کننده	۶
لَهَا ـــ (لَهَاوًا) : سرگرم شد	۹	المَعَاجِم : جمع مُعْجَم : فرهنگ‌های لغت	۸
اللَّهَب : زبانه آتش	۴	المَعَالِم : جمع مَعْلَم : آثار، نشانه‌ها	۱۰
اللیف : بافت (بافت عصبی)	۱۴	المعالِمُ الأَثَرِیَّة : آثار باستانی	
«م»		المَعَالِی : جمع مَعَالَا : بزرگی‌ها	۲
مَاتَ ـــ (مَوْتًا) : درگذشت، مُرد	۱۴	المُعْتَصِم : جنگ زننده	۱۵
المَبْدَأ : اصل، قاعده اساسی	۱۲	المُعَقَّد : پیچیده	۱۴
المتاعب : جمع مَتَعِبَة : سختی‌ها	۵	المَغْزَى : کُنه، معنی، عمق	۱۴
المُتْکاسِل : تنبل	۱۰	المُفْضَل : برتر، ترجیح داده شده	۱۴
المُتَهَدِّم : ویران شده	۱۵	مَلِیًّا : زمانی طولانی	۱
مَحَا ـــ (مَحْوًا) : محو کرد، پاک کرد	۱۱	وَ أَهْجُرْنِی مَلِیًّا : بسیار از من دور شو، مدتی طولانی از من دور شو	
المُخَيَّم : خیمه زده، سایه افکنده	۱۵	المُنَادِی : ندا دهنده	۱۱
المدَنِیَّة : تمدن	۱۰	الْمَنَال : دست یافتن	۱۶
المدَى : طول	۱۰	المُنْبَعِث : نشأت گرفته	۵

۱۴	نَصَبٌ ۛ (نَضْبًا) : همت گماشت	۶	الْمُنْسَطُ : انرژى بخش
	فَإِذَا قَرَعْتَ فَأَنْصَبْ : چون فراغت یافتی،	۵	الْمَنْصِبُ : مقام
	در عبادت بکوش	۵	الْمِنْظَارُ : عینک، دوربین
۹	النَّعْلُ : نعلین، کفش	۵	الْمَنْ : مَنّت
۳	نِعَمٌ : نیکوست	۳	الْمَهْدُ : گهواره
۱۲	نَفَرٌ ۛ (نَفَرًا) : متنفر و بیزار شد	۱۳	الْمَهْزُومُ : شکست خورده
۵	النَّقِيّ : پاک و تمیز	۱۵	الْمُتَّهِمِينَ : (خداوند) ناظر، نگهبان
۶	النَّقِيّ : خالص	۳	الْمَوَاضِيعُ : جمع موضوع
۱۶	نَمٌّ ۛ (نَمًّا) : سخن چینی کرد	۴	الْمَوْجِجُ : شعله‌ور، برافروخته
	مَنْ نَمَّ إِلَيْكَ نَمَّ عَلَيْكَ : هر که از	۳	الْمَوْجِزَةُ : خلاصه
	دیگران نزد تو سخن چینی کند، علیه تو	۱۱	المومیاء : مومیایی
	نیز نزد دیگران سخن چینی می کند		
۱۰	النَّهْبُ : غارت		«ن»
۱۶	نَهَرٌ ۛ (نَهْرًا) : راند، بانگ زد	۴	النَّائِي : دور
	أَمَّا السَّائِلُ فَلَا تَنْهَرْ : بر نیازمند بانگ مزن	۱۱	نَادَى : صدا زد، ندا داد
	و او را مران	۱۳	النَّاسِيكُ : پرهیزکار، پارسا
۱۶	النَّوْرُ : شکوفه	۳	النافذة : مؤثر
۱۵	النُّومُ : جمع نائم : به خواب رفتگان	۱۶	نَامٌ ۛ (نَوْمًا) : خوابید
۱۶	نَوَى ۛ (نِيَّةً) : نیت کرد	۴	النَّاي : نی، نی لیک
	«ه»	۳	نَبَعَ ۛ (نَبْعًا) : سرچشمه گرفت
۴	الْهَازِئُ : مسخره کننده	۶	نَجَى : نجات داد
۶	هَدَأٌ : آرام کرد	۶	النُّحَاسُ : مس
۸	هَدَبٌ : تهنیت کرد	۶	نَحَرَ ۛ (نَحْرًا) : ذبح کرد، قربانی کرد
۱۱	هَدَمٌ : ویران کرد	۸	النَّخْلُ : زنبور عسل
۱۰	الْهَدْمُ : ویرانگری		لَا يَدُّ دُونَ الشَّهْدِ مِنْ إِبْرِ النَّحْلِ :
۲	الْهُوَانُ : خواری		در مقابل عسل باید نیش زنبور را تحمل کرد
۵	الْهُونُ : فروتنی	۹	النَّدْوَةُ : همایش
۱۶	الْهُوَى : هوای نفس	۱۶	نَزَعَ ۛ (نَزْعًا) : باز ستاند
۲	هَيَّجٌ : تحریک کرد	۴	النَّشْرُ : عُقاب
		۵	نَسِيَ ۛ (نَسِيَانًا) : فراموش کرد

۱۳	الْوِسَادَة : بالش	«و»	
۸	الْوُشَاة : جمع واشي : سخن چينان	۱۲	الودائع : جمع ودیعة : امانت‌ها
۱۱	الْوَضْمَة : لکّه	۱۱	وَارَى : پوشاند، دفن کرد
۹	وَطْأَ َ (وَطْأَءُ) : گام نهاد	۱۶	واعجبه : شگفتا!
۳	وَقَدَّ َ (وَقَدَّأُ) : وارد شد	۳	الوافد : مهمان، وارد شده بر کسی
۲	الْوِلَاء : دوستی	۱۵	الوثر : زه کمان
۱	الْوَلِيّ : دوستدار، طرفدار	۱۲	الوثقی : استوارتر، محکم‌تر
۱۱	الْوَهْن : سستی	۸	الوثيقة : محکم، استوار
۳	الوهاب : بسیار بخشنده	۸	الوداد : دوستی
۱۶	وَيَخَلَّ : وای بر تو	۱۳	وَدَعَ َ (وَدَعَا) : رها کرد
۲	الْوَيْل : نابودی، هلاکت		دَعَهُمْ فِي ضَلَالِهِمْ : آن‌ها را در گمراهی‌شان
	وَيْلٌ لَنَا : وای به حال ما		فروگذار
		۳	وَرِثَ َ (إِرْثًا) : به ارث برد
	«ی»	۱۶	الورود : وارد شدن
۱۶	يا هذا : ای فلان، ای کسی که مخاطب هستی	۱۶	الورود : جمع وُزْد : گُل
۱۳	الْيَسِير : آسان	۱۵	الورى : مردم
۱۱	الْيَقْظَة : بیداری	۳	الوزر : بار



«وَالْحَمْدُ لِلَّهِ»

